

بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

بیانات مبارک در باغچه بیت مبارک در حيفا

ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه شب ۱۵ آگوست ۱۹۱۹

تا لب دریا رفتم، خیلی اینجا خوش وضعی است، چون مثل دربند شمیران میماند. در شمیران طهران مرغ محله‌ای است که در دربند شمیران واقع، بسیار جای باصفائی است. در اوایل امر در سنه ۱۲۶۵ بود، آنجا را جمال مبارک انتخاب فرمودند به جهت اینکه یک قدری در کنار بود. یک کوهی بود مثل همین کوه کرمل، در دامنه آن جبل یک باغی بود که نهر آب داشت، خیلی با صفا بود. یک طبقهٔ اعلی بود و باغ بود و عمارت بود. از آنجا سی چهل پله پایین می آمدند، طبقهٔ ثانی بود. طبقهٔ ثانی هم باغ انگور بود. بعد سی چهل پله پایین می آمدند، طبقهٔ ثالث بود. آن هم باغ بود. پس به طبقهٔ چهارم می آمدند. از آنجا آب می آمد به آسیاب که دارای چند سنگ بود و از آنجا آب می آمد به دریاچه. جمال مبارک امر فرمودند که در وسط دریاچه تخت بسیار بزرگی از سنگ زدند، سراپرده زدند، آنجا بیرونی بود. چون آن بالا نشسته بودی این طبقات در پیش نظر بعد از طبقات دریاچه بود. خیلی صفا داشت. اما بعد از دریاچه کوه بود و مانع از اطلاق نظر بود. حال فکر اینم که مقام اعلی به این قسم طبقه طبقه تا پایین باشد.

مرغ محله صفایش روحانی بود. اوایل امر بود. جمال مبارک در تابستان آنجا تشریف بردند، احباء هم شور عظیمی داشتند. همیشه صد نفر، صد و پنجاه نفر احباب آنجا بودند و مردم هم می آمدند حضور مبارک. تا می آمدند اینها را تبلیغ می فرمودند. یک عالمی بود. جنت اندر جنت. یک روحانیت عظیمی بود. شهبها، یکی مناجات می خواند، یکی غزل می سرود، یکی شور و وله می کرد. خیلی معرکه بود. هر کس می آمد آنجا منقلب می شد. جمال مبارک دو ساعت، سه ساعت بیانات می فرمودند. احسن القصص تلاوت می شد. بعضی ها بودند خیلی پر شور و جذب و وله، از جمله برادر شاطرباشی، میرزا سلیمان نام بود که بعد در خانه سلیمان خان معروف او را گرفتند و در کوچه که می بردند آواز می خواند: "گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله". خیلی خوش صوت بود. آیات را به لحن خوش تلاوت می نمود و در انبار حضور مبارک بود. برادر شاطرباشی بود. محض خاطر شاطرباشی شاه خواست او را رها نماید، ولی خود شاطر باشی خیلی خیلی اصرار کرد تا آن که شهیدش کردند. گفت من از این برادر بیزارم، این دشمن پادشاه است، این بابی است، او را به دست خودم خواهم کشت. باری میرزا سلیمان شهبها و روزها احسن القصص می خواند. احباء دائماً تفسیر قرآن می نمودند و اخباراتی که از پیش داده بودند بیان می کردند و اثبات می نمودند که برهان نبوت حضرت رسول علیه السلام آیات است. جمال مبارک شب و روز حقیقت حضرت اعلی را اثبات می نمودند که برهان اول نزول آیات است که در

نصّ قرآن می فرماید (۲۹:۵۱) "أ و لم يكفهم أنا أنزلنا عليك الكتاب" و همچنین می فرماید (۲:۲۳) "و ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله" و همچنین می فرماید (۱۷: ۸۸) "لئن اجتمعت الانس و الجنّ على ان يأتيو بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً".

و همچنین آیات احسن القصص را به نهایت ملاحظت چنان تلاوت می فرمودند که حاضرین منجذب می شدند. از جمله این آیه را تلاوت می فرمودند: "يا سيدنا الأكبر قد فدیت بکلی لک و ماتمّیت الآ القتل فی سبيلک و السّبّ فی محبّتک". از جمله: "يا قرّة العين قل للحرورية الحجرات يخرجن من غرفاتهن عريانا و ينعتن على لحن الكليم الحبيب." مقصود از این حوريات اسرار الهی است. از جمله: "تالله انی لحرورية ولدتنی البهء فی قصر من الياقوتة الرطبة الحمراء." باری، سيدنا الاکبر که حضرت اعلى خطاب به او می فرماید "قد فدیت بکلی لک" يقين است که من يظهره الله است، چه که دون او استحقاق این خطاب را ندارد.

از جمله براهین این حدیث را بیان می فرمودند: "انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی يوسف و موسى و عيسى و محمدّ اما العلامة من يوسف السجن اما العلامة من موسى الخوف و الانتظار و اما العلامة من عيسى ما قالوا فی حقّه و اما العلامة من محمدّ یأتی بکتاب مثل قرآن." از جمله: "اذا ظهرت رایة الحقّ لعنھا اهل الشرق و الغرب." از جمله: "فی سنة الستین يظهر امره و یعلو ذکره." و امثال اینها.

من مختصر می گویم، از جمله براهین می فرمودند استقامت است. حضرت رسول می فرماید "شيبتنی"، یعنی پیر کرد مرا آیه (۱۱:۱۱۲) "فاستقم كما أمرت". حضرت اعلى در مقابل مُنکرین در نهایت استقامت مقاومت نمودند. نفس استقامت برهان است.

از جمله دلیل حقیقت، نفوس مبارکی که مؤمن شدند و جانفشانی کردند و از اکابر و اعظم ملّت بودند، از علماء و غیره بودند و قس علی ذلک. جمیع صحبتها بیان حجت و دلیل بود. به قول میرزا موکب سماور در جوش بود و دلها در خروش، سفره مهتّا بود و عیش مهیّا.

یک روز سه نفر شاهزاده آمدند، یکی فرهاد میرزا، دیگری سلطان مراد میرزا، ثالث عمادالدوله پسر محمد علی میرزا. صبح آمدند، تا شام آنجا بودند. جمال مبارک اینها را تبلیغ فرمودند. این شاهزاده فرهاد میرزا همان فرهاد میرزاست که در زمان ناصرالدین شاه چون حضرت ابی الفضائل و جناب ملا علی اکبر و جناب امین و جناب شیخ رضا را به افترای مفترین گرفتند و در خانه نایب السلطنه استنطاق نمودند، در مجلس استنطاق، حضرت والا فرهاد میرزا با حضرت شیخ نورانی شیخ رضا مواجه کرد که من با بهاءالله دوست بودم و معاشر بودم، با یکدیگر شرب می نمودیم، چگونه حال شما در حقّ او چنین اعتقاد دارید. و مقصودش این بود که حضرات را به

این افترا در ایمان بلغزاند. ولی جناب شیخ رضا روحی له الفداء به کمال قوت و قدرت جواب داد که سرکار والا شما به سبب این اقرار خویش مقبول الشهاده نیستید، زیرا اقرار به فسق نمودید، شاهد دیگر پیدا کنید. این است که جمال مبارک بعد به او خطاب می‌فرمایند که من با تو ملاقات نکردم مگر دو مرتبه، یک مرتبه در شمیران در مرغ محله و مرتبه دیگر در شهر، و در هر دو ملاقات جمعی حاضر بودند.

باری جمال مبارک در مرغ محله در سراپرده مانند دریا پر جوش و شب و روز از آهنگ و طوبی و طوبی ملأ اعلی در خروش، و چون مراجعت فرمودند سفر بدشت پیش آمد. در آنجا در شمیران جمال مبارک بیان و اتیانی ظاهر فرمودند که جمیع از داخل و خارج حیران ماندند، با وجود آن که مسلم بود که ابدأ در هیچ مدرسه داخل نشدند. بغتاً این طور همه حیران ماندند.

باری حضرت شیخ رضا بسیار نفس مبارکی بود. حضرت ابی الفضائل روح المقربین له الفداء می‌فرمودند که ما در استنطاق ملاحظه حکمت می‌نمودیم. لهذا حضرات یعنی نایب السلطنه و وزراء مطمئن نمی شدند. وقتی که نوبت به استنطاق حضرت شیخ رضا شد بدون ملاحظه و حکمت صحبت داشت و بی پرده حقیقت عقائد و تعالیم این امر را بیان کرد و برخواست در حضور نایب السلطنه و وزراء نماز کرد و گفت حقیقت امر بهائی را بی پرده و حجاب گفتم، ولی ما از فساد ممنوعیم. لهذا آنچه مدعیان افترا زده‌اند دروغ است. نایب السلطنه گفت این پیر مرد راست و درست بیان کرد. این سبب نجات ما شد، و الا ما را ابدأ رها نمی‌کردند.

باری، این نفوس مانند دانه‌ای می‌مانند که در زیر خاک پنهان شده‌اند. معلوم نیست. وقتی که انبات شد معلوم می‌شود. این نفوس مقدسه قدرشان بعد ظاهر می‌شود. ملاحظه بفرمائید آن سطوت ناصرالدین شاه و آن غضب نایب السلطنه و آن فرآشهای پادشاهی و آن میرغضب ها. آن وجود مبارک در مجلس نایب السلطنه به نهایت بشاشت و بلاغت صحبت نمود. به لفظ آسان است، ولی اگر انسان در همچو موقعی بیفتد می‌فهمد که چقدر مشکل است. فی الحقیقه حواریین حضرت مسیح بزرگوار بودند، فدائی بودند و به حضرت روح وفا کردند، ولكن با وجود این پطرس وقتی که گیر افتاد سه مرتبه به نصّ انجیل تقیه کرد، گفت من نیستم و نمی‌شناسم. باری، در چنین مجلسی، در حالتی که ناصرالدین شاه در نهایت سفاکی و نایب السلطنه در نهایت بیباکی، فرآش و میرغضبها با تازیانه و شمشیر حاضر، دیگر معلوم است که این شخص بزرگوار روحی له الفداء به چه قوتی و به چه روحی صحبت می‌داشت. این شخص چقدر خالص بود. فی الحقیقه آیه مبارکه (۳۳:۷۲) "أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ" را مظهر بود. "آته کان ظلوما و جهولا" یعنی مظلوما و مجهولا.

بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء

در بیت مبارک شب ۱۹ سپتمبر ۱۹۱۹ ساعت هفت و نیم

بعد از ظهور امرالله و ظهور مظهر کلی و اعلاء کلمه الله و انتشار ندای الهی هر وقوعاتی که واقع می‌شود باید واقع شود، از جمله لوازم است که حکماً باید واقع شود و خدمت به امرالله است. اعظم از قتل چه میشود؟ اعظم از سفک دماء چه میشود؟ به حسب ظاهر اعظم مصائب شهادت است، ولی شجره مبارکه به خون شهداء آبیاری می‌شود و نشو و نما می‌کند. همین طور که در دور شمسی فصول اربعه است، فصل بهار است، فصل تابستان است و حرارت شدید است، فصل خزان است که جمیع اشیاء بال و برگش می‌ریزد، فصل زمستان است که انقلاب عظیم است. به حسب ظاهر فصل بهار مفید است و بسی جانپور است. جمیع اشیاء در نشو و نماست. دشت و صحرا سبز و خرم است. جمیع اشیاء برگ و شکوفه می‌کند. هر ذی روحی از نسیم بهاری مستفیض می‌گردد. خون در عروق و شریان دوران میکند. حیات زنده می‌شود. تابستان شدید است، و موسم خزان پژمردگی است. موسم زمستان طوفان است، اریاح شدید است، برف و بوران است، تگرگ و باران است، انقلاب عظیم است. ولی چون به حقیقت نظر کنی جمیع فصول به عالم وجود خدمت می‌کند. بدون آن نمی‌شود. اگر فصل زمستان نباشد عالم وجود ناقص است. این انقلاب زمستان است، طوفان زمستان است، شدت سرمای زمستان است، یخ و بوران است که بهار جان پرور را تشکیل می‌دهد. اگر این طوفان زمستان نباشد، در بهار عالم وجود خلعت جدید نمی‌پوشد. این لطافت بهار از شدت زمستان است، و همچنین در امر الهی در هر کور بدیع باید مصائب باشد، ایام خوشی باشد، بلایا و محن باشد، رزایای شدید باشد، تالان و تاراج باشد قربانگاه عشق تشکیل شود، خونهای مطهره ریخته شود، نفوس مقدسه اسیر شوند، سرور و فرح روحانی حاصل شود، بشارت رحمانی ظهور یابد، شمس حقیقت تجلی کند، بهار روحانی رخ بگشاید، الطاف الهی جلوه کند، نور هدایت بدرخشد، حقایق و معانی ظاهر گردد، پرده‌ها دریده شود، جمال حقیقی تجلی فرماید، اسرار ربّانی کشف گردد، شادمانی ابدی دست دهد، نعره یا طوبی یا طوبی به عنان آسمان رسد، حنین و بکای مظلومین به اوج اعلی صعود نماید. خلاصه جمیع این وقایع باید بشود، و جمیع این وقایع سبب عزت امرالله است و سبب انتشار نجات الله و سبب اعلاء کلمه الله است. از جمله اموری که به ظاهر بسیار محزن بود که احتیاء خون گریستند، و به باطن فرح اندر فرح، مسئله اخراج جمال مبارک از ایران بود. اعداء در نهایت سرور و شادمانی و احتیاء در غایت یأس و حرمانی. جمیع را اعتراف چنان بود که [به علت] خروج جمال مبارک از ایران امر به کلی فراموش و نسیان می‌شود، زیرا نبود از احباب الّامعدودی قلیل. جمیع شهید شده بودند. خونهای مطهر احتیاء روی زمین را رنگین کرد و اگر نفسی از احتیاء هم بود، بی نهایت در پنهان بود. از طهران تا به بغداد آمدیم یک نفر احباب در راه نبود.

در سی منزل راه یک نفس نبود. حالا خروج جمال مبارک بود که سبب شد در بغداد اعلاء کلمه‌الله شد، صیت امرالله منتشر شد، قلوب اعداء مکدر شد، دل‌های یاران امیدوار گشت، جانها مستبشر شد، کلّ احتیاء به وجد و طرب آمدند. باعث این بود که استقامت کردند، زیرا نفوس جدیدی در ظلّ امر داخل شد، در جمیع اطراف ایران مؤمنین تازه پیدا شد. اگر این سرگونی نبود، نمیشد، این سرور و شکوه حاصل نمیشد. اگر به بغداد تشریف نمی‌آوردند امر محو شده بود. حضور مبارک به بغداد نفخه‌ثانی بود در صور. حیاتی جدید به احتیاء بخشید. در بغداد کار به جایی رسید که جمیع در نهایت خوف و خشیت بودند از سلطنت جمال مبارک. چون حکم سیف برداشته نشده بود جمیع احتیاء مسلّح در کوچه و بازار می‌گشتند و مردم در نهایت اضطراب می‌ترسیدند. جمال مبارک از بغداد به کاظمین تشریف می‌بردند. منفرداً سوار بودند و جمیع ماها در رکاب مبارک. یک شکوه عظیمی داشت. جمیع خلق حیران بودند، این چه قوتی است، این چه قدرتی است، این چه عظمتی است. دیگر در جمیع اقالیم ایران ذکری نبود مگر ذکر بغداد. سالی دویست هزار زوّار می‌آمد و می‌رفت به کربلا و نجف و مراجعت می‌کردند به ایران. در نهایت مبالغه صحبت می‌داشتند که حضرات بهائیان در بغداد چنین‌اند، چنین‌اند. خیلی مبالغه می‌کردند. این بود که ناصرالدین شاه را خوف برداشت و ملاحظه کرد که مأمورین ایران و مجتهدین کربلا و نجف و شیعیان بغداد مقاومت نمی‌توانند نمایند. روز به روز امر در علوّ است. از شدت خوف مراجعت به اسلامبول کردند. کوشیدند. میرزا حسین خان شب و روز در اسلامبول کوشید. مخابره بین طهران و وزارت خارجه ایران و وزارت خارجه عثمانی شد. نهایت، ناصرالدین شاه بذاته به خط خود نامه‌ای به پادشاه عثمانی نوشت که مملکت من در خطر است و بغداد مجاور ایران. خواهش من این است که شما بهائیان را بگیرید و تسلیم حاکم کرمانشاه کنید. عمادالدوله حاکم کرمانشاه با جیشی می‌آید و حضرات را در حدود تسلیم می‌گیرد. حکومت عثمانی این خواهش را قبول نکرد. خواهش ثانی ناصرالدین شاه این بود که اقلّاً از حدود ایران ابعاد شوند، نزدیک حدود ایران نباشند. سالی دویست هزار زوّار می‌روند به بغداد. بسیاری از اینها بهائی می‌شوند. لهذا خواهش من این است که جمال مبارک را از بغداد حرکت دهید. این بود که فرمان عثمانی آمد در نهایت احترام که اقتضاء چنین می‌کند که به اسلامبول تشریف بیاورید. این است اساس هجرت جمال مبارک از بغداد به اسلامبول.

حیفا: بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء

شب جمعه (پنجشنبه شب) ۱۳ جانویه ۱۹۲۱ در سالون بیت مبارک

فرمودند بنویس این را، در کتب و صحف الهی ذکر خلق جدید است، "افعیینا بالخلق الاوّل بل هم فی لبس من خلق جدید". آیا ما خسته شده‌ایم چون خلق اول کردیم، بلکه این مردم در

شک و شبهه هستند از خلق جدید. مقصود این است که این نفوس مؤمن به آیات هستند. اینها خلق جدیدند. این خلق جدید خلق جسمانی نیست. این خلق روحانی است. من حیث جنس این شخص همان شخص اول است، اما من حیث روح یعنی من حیث اخلاق شخص دیگر شده است. قبل از ایمان جبان بود، بعد از ایمان شجاع شد، حریص بود قانع شد، خائن بود امین شد، متکبر بود خاضع شد، پرجفا بود از اهل، فا شد، ظالم بود عادل شد، کاذب بود صادق شد، خودپرست بود پرستش الهی نمود، خودپسند بود فانی گشت، جاهل بود عالم شد و از این قبیل. جمیع اخلاق او تبدیل شد. اخلاق دیگری شد. نظیر آهن که از خواص او سردی است و انجماد است و سیاهی است. این آهن چون در آتش افتد برودتش به حرارت مبدل گردد. انجمادش به ذوبان تبدیل شود. سیاهی به لون احمر مبادله گردد. به کلی آن صفات حدیدی مضمحل شود، فانی شود، و صفات آتش در او جلوه نماید. و همچنین نفسی چون مؤمن بالله گردد، به کلی از عالم رذائل منصرف شود و متصف به ابداع فضائل گردد. جمیع صفات حیوانی محو و فانی گردد و فیوضات الهی ظاهر و آشکار گردد. این است که حضرت مسیح می‌فرماید: "اقول لک ... المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو روح ... ینبغی ان تولدوا من فوق". یعنی چون تولد از رحم مادر یافتی از ظلمات عالم رحم نجات یافتی، لکن در ظلمات عالم طبیعت افتادی و ظلمات عالم طبیعت صفت حیوانی است که جامع جمیع رذائل است، و چون از عالم طبیعت منصرف گردی این تولد ثانی است. از این تاریکی شدید عالم طبیعت نجات خواهید یافت و به نورانیت عالم الهی روشن خواهید گشت. این ظلمات عالم اخلاق است و آن نورانیت عالم اشراق. پس واضح شد که هدایت سبب تجدید اخلاق است. نفوسی که اخلاقشان ساقط و در حدود عالم طبیعت هابط از این پستی و ظلمت نجات یابند و به اوج رفیع نورانیت الهیه عروج نمایند. این برهان ایمان حقیقی است و الا "و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین". اصل، نورانیت اخلاق است و رحمانیت وجدان. این است که حضرت مسیح می‌فرماید: "من ثمارهم تعرفونهم".

شمه ای از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا

نقل از خاطرات جناب میرزا علی اکبر نخجوانی (۱)

۱۲ سپتمبر ۱۹۱۲

صبح ساعت پنج حرکت فرمودند. در راه بجهت این که صاحبان هتل و صاحبان نقلیه و اتومبیل از ما پول زیاد می‌خواستند و ما هم می‌دادیم فرمودند: "وقتی کسی بخواهد به شماها اجحاف کند شما نباید راضی شوید. اگر بخشش بخواهد مطلبی است علیحده. ولی چون می‌بینند شما غریب هستید اگر بخواهند لخت و عریان کنند، شما

راضی نشوید. حضرت بهاء‌الله می‌فرمودند اگر کسی بتواند جنسی را در محلی به ده شاهی بخرد، و همان را در جای دیگر به یازده شاهی بخرد، این علامت سخاوت نیست، این علامت سستی و بی‌عزگی است، زیرا فروشنده با خود می‌گوید این آدم نادان و احمق بود، من او را گول زدم. باید خیلی در این‌گونه مواقع همت داشته باشید. ولی از طرف دیگر اگر دلت می‌خواهد بخشش بکن. در ایام مبارک، آقا میرزا آقا جان می‌رفت بازار و بعضی اشیاء می‌خرید که گران بود. جمال مبارک به من می‌فرمودند برو فلان شیء را بخر. من می‌رفتم مثلاً دو شاهی ارزانتر می‌خریدم، و به این نوع به مشارالیه معلوم می‌نمودند که در مخارج ملاحظه ندارد."

بعد در ترن روزنامه *بوفالو* را ترجمه می‌نمودیم که حقیقتاً خیلی خوب نوشته بود. فرمودند: "دیگر تأییدات جمال مبارک امروز اظهر من الشمس است که حتی کاتولیکها به این نوع به تعریف و تمجید این امر اعظم قیام نموده‌اند که گوش شبه آن را نشنیده و چشم مانند آن را ندیده است. من به شما می‌گویم از این قیاس نمائید دو هزار سال قبل حضرت مسیح روزی در معبد داخل شد و حضرات یهود را از داد و ستد و تجارت در معبد منع نمود و صرافان و کبوتر فروشان را توبیخ کرد. این بنفسه اهمیتی نداشت. ولی امروز جمیع میلیونها عیسویان آن یوم را عید می‌گیرند، معرکه می‌نمایند، به همدیگر بشارت می‌دهند. ولی حالا به تأییدات اسم اعظم، در لندن، در پاریس، در جمیع شهرهای بزرگ آمریکا، در کنائس بزرگ و مجامع عظمی امر جمال مبارک بنهایت روشنی و وضوح انتشار می‌یابد."

شب وارد شیکاگو شدند و در منزل میسر ترو اقامت فرمودند و بجهت حاضرین که جمع بودند و به استقبال آمده بودند فرمودند: "امروز هیجده ساعت در ترن بودیم. خیلی خسته شدیم. دیگر شوق ملاقات احباء ما را کشید، و آخیلی مشکل بود. دیشب ساعت دو خوابیدیم. ساعت سه بیدار شدیم."

بعد رو به فوجیتا ژاپونی نموده فرمودند: "احوال ژاپون افندی ما چطور است؟ این ایام سلطنت شما تبدیل شده است. امپراطور فوت شد و امپراطور جدید آمد. سلطنت میکادو تمام شد. همه عریده‌ها، هیاهوها، و بیدادها به انتهی رسید. یک مشت خاک رویش آمد و جمیع آن امپراطوری را پوشانید. این سلطنت میکادو بود و همچنین سلطنت جمیع ملوک. لکن تو چون مؤمن بالله هستی سلطنتی داری که ابداً بهم نمی‌خورد. الی الابد برقرار است. شکر کن خدا را که چنین سلطنتی به تو داد که اعظم از سلطنت میکادو است. بوناپارت اول شخص شهیری بود، جنرال عظیمی بود، اغلب ممالک اروپا را فتح کرد. آخر الامر امپراطور فرانسه شد. حکم بر جمیع اروپا کرد. عاقبت یک شیء جزئی سلطنتش را محو نمود و در نهایت ذلت اسیر شد و در جزیره سنت هلنا ناله کرد تا عمرش به آخر رسید. ستاره سعادتش از افق ابدی خاموش شد دیگر طلوعی ندارد. یک روزی با

جنرالهایش صحبت می‌داشت. جنرال‌ها به او گفتند که مسیح هم مثل ناپلیون بود. او عاقل بود، ناپلیون هم عاقل است. او در جواب گفت خیلی خطا کرده‌اید. در میان این دو خیلی فرق است. سلطنت ناپلیون به مجرد مردنش منو می‌شود، زیر خاک می‌رود. لکن سلطنت مسیح ابدی است. ناپلیون با شمشیر و خونریزی سلطنت تأسیس کرد، لکن مسیح حیات بخشید و سلطنت تأسیس نمود. ناپلیون به قوه جبریه سلطنت تأسیس کرد، مسیح به قوه محبت تأسیس نمود. لهذا سلطنت صد هزار امثال ناپلیون محو می‌شود و می‌رود، اما سلطنت مسیح باقی است، و همچنین جمیع مظاهر مقدسه الهیه، و همچنین احتیای الهی، سلطنت آنها ابدی است. مقصد اینست که سلطنت میکادو شما منتهی شد. اثری نماند. رفت زیر خاک. لکن سلطنت تو باقی است، چرا که مؤمن بالله هستی، مؤمن به آیات الهی هستی. یقین داشته باش. یقین داشته باش."

در سر میز وقت شام فرمودند:

"این سفر ثانی است که به شیکاگو می‌آیم. ببینید به احتیای شیکاگو چقدر محبت دارم، چقدر تعلق قلبی دارم. احتیای الهی باید در مقابل این محبت قلبی و تعلق قلبی در نهایت ثبوت و استقامت باشند، در نهایت روح و ریحان باشند، در نهایت اتحاد و اتفاق باشند. این دفعه ثانی است که من آمده‌ام به شیکاگو. از جمیع جهات شهرتش بیشتر است. در شرق خیلی ذکرش در افواه است. خیلی احباء منتظرند که در شیکاگو نار محبت الله فوق العاده شعله زند. وقتی ذکر شیکاگو در آن جهات می‌شود جمیع احباء قلوبشان مسرور می‌شود. سبب این بیشتر ذکر مشرق‌الاذکار است، زیرا آنجاها مشهور شده که مشرق‌الاذکار در شیکاگو ساخته می‌شود."

۱۴ سپتمبر ۱۹۱۲

در مجلس عمومی خانه ترو فرمودند:

"ملاحظه کنید در جمیع تواریخ، ببینید هیچ ذکری نیست که شخص ایرانی در آمریکا حاضر شود و در جمیع محافل و کنائس ایالات متحده در هر شهری فریاد زند. یعنی در هر شهری از شهرهای بزرگ آمریکا در کنائس کبری و مجامع علیا ندای الهی را بلند نماید و جمیع را به ملکوت الهی بخواند و ابدأ نفسی اعتراضی ننماید و جمیع حاضرین به نهایت دقت استماع نمایند. این نیست مگر به تأییدات ملکوت ابهی. این نیست مگر به فیوضات بهاءالله. این نیست مگر به قوه نفوذ روح بهاءالله. مثل آفتاب واضح و روشن است. از وقتی به آمریکا آمدم در هر شهری از شهرها در کنائس عظمی حاضر شدم و در هر محفلی داخل گشتم و ندای ملکوت ابهی را بلند نمودم و تعالیم بهاءالله را بیان کردم. نفسی پیدا نشد که بتواند انکار کند. جمیع اقرار کردند که این تعالیم تعالیم عالم انسانی است و این تعالیم بهاءالله روح این عصر است. اگر این تعالیم تحریر شود شبهه نیست که عالم ناسوت بهشت برین گردد و مرآتی شود که از عالم لاهوت

حکایت کند. ملاحظه کنید که تعالیم جمال مبارک چقدر عظیم است که الی‌الآن چنین تعالیمی منتشر نشده است و الی‌الآن چنین نوری ساطع نگشته است و الی‌الآن چنین شریعتی نازل نشده. جمیع اهل معارف عالم اقرار و اعتراف می‌نمایند. به دقت ملاحظه کنید که در هر عصری ملل سائره نهایت مذمت را از مظاهر امرالله می‌نمودند. یک نفر ستایش نمی‌کرد. رجوع به رساله آقا میرزا ابی‌الفضل نمائید که در جواب شخص کشیش مرقوم نموده که در ایام مسیح و در ایام حواریون فلاسفه آفاق اهل معارف چه در حق مسیح نوشته‌اند. بعضی حضرت مسیح را هادم بنیان انسانی می‌دانستند و حال آنکه حضرت مسیح نورانیت عالم انسانی بود. بعضی حضرت مسیح را اهل هلاک می‌شمردند و حال آنکه حضرت مسیح به عالم بشر جان بخشید. خلاصه تاریخ را ملاحظه کنید که تماشای عجیبی است. آن وقت با وقوعات جمال مبارک تطبیق کنید و به تواریخ امم مراجعه نمائید که حتی اعدای جمال مبارک شهادت بر عظمت امر می‌دادند. نهایت این است که ایمان نیاوردند. باری، جمال مبارک پنجاه سال نهایت مشقات و بلاها را کشید. یک شب راحت نیافت، یک روز استراحت نکرد، چقدر شبها که زیر زنجیر بود، چقدر روزها ضرب شدید خورد، و این بلاها را در این پنجاه سال بجهت آزادی ما کشید. هر شخص عظیمی که در این عالم در ورطه عقاب افتاد و مظلوم واقع شد، نهایت مدت بلایش چند سال بود، ولكن جمال مبارک پنجاه سال نهایت اذیت و بلاها را قبول فرمود و با وجود این غلَمش را بلند کرد و سراجش را مشتعل نمود و ندایش را به گوش اهل آفاق رسانید و کلمه الله را در جمیع اطراف عالم منتشر فرمود و همه این بلاها و رزایا را به جهت ما کشید. از برای خودش حبس قبول فرمود و در زیر زنجیر رفت تا ما را آزاد کند. شب و روز در نهایت تعب بود تا بهائیان راحت نمایند و مقصود مبارکش تربیت ما بود تا ما از ظلمات امکان نجات یافته و به نورانیت ملکوت روشن شویم، از عالم نقائص نجات یافته و به فضائل عالم انسانی مزین گردیم، چشم بینا یابیم و گوش شنوا پیدا کنیم، نور هدایت را بیابیم، آیات توحید الهی شنویم و به آنچه سبب سعادت ابدیه است فائز گردیم. حال ملاحظه نمائید با این بلاها که جمال مبارک قبول کرد آیا سزاوار است که ماها چگونه باشیم؟ با این زحماتی که جمال مبارک کشید ماها باید چگونه رفتار نمائیم؟ البته باید شب و روز بکوشیم تا زحمات جمال مبارک نتیجه دهد. تعالیم بهاءالله را مجری بداریم و نصایح او را قبول کنیم و به موجب وصایای او عمل نمائیم تا این عالم ظلمانی نورانی گردد و این جهان ناسوتی لاهوتی شود و این عالم نقائص عالم کمال گردد تا شرق منور شود و غرب منور گردد و جمیع بشر آیات خدا شوند و مدنیت آسمانی تأسیس یابد و تعالیم الهی منتشر گردد. هر یک از شما باید به عون و عنایت الهی یک شمع روشن شود تا حوالی خویش را روشن کند. لهذا باید شما بل جمیع ماها بکوشیم تا رحمت پروردگار گردیم و به جمیع بندگان او مهربان باشیم. به نفسی غرضی نداشته باشیم و تعرض به نفسی نکنیم. هر کس قبول کرد بسیار خوب. هر کس قبول نکرد، باز هم بسیار خوب. هیچ کاری به کسی

نداشته باشیم. با جمیع بشر محبت داشته باشیم. با نفسی نزاع و جدال نداشته باشیم. با کسی اعتراض نداشته باشیم. در فکر آن باشیم که خودمان به موجب رضای الهی زندگانی کنیم و خودمان از این ظلمات نجات یابیم و نور هدایت یابیم. هرگز غیبت کسی را نکنیم، بدرفتاری به نفسی ننمائیم، بلکه جمیع نفوس را در ظلّ رحمت پروردگار بدانیم و جمیع خلق را بندگان خدا. همین طوری که خدا با جمیع مهربان است، ما هم مهربان باشیم. نهایتش اینست که آنچه می‌دانیم بیان می‌کنیم. هر نفسی قبول کرد فبها، و الاّ خود می‌داند. ابدأً غیبت نفسی را ننمائیم. جمیع را به خدا واگذاریم و از خدا بخواهیم که بر این امر ثابت و راسخ مانیم، زیرا بدون ثبوت و استقامت نتیجه حاصل نشود. شجر تا ریشه نکند ثمر ندهد. بنیان تا اساسش متین نگردد بلند نشود. امروز ثبات و استقامت اعظم امور است. هر نفسی که موفق به آن شده است ثمره حیات را چشیده است. چه در امور مادیّه و چه در امور الهیّه ثبات و استقامت بسیار لازم است. این است که در جمیع الواح مبارک کلّ را امر به ثبات و استقامت فرموده و الیوم اعظم مواهب الهیّه ثبات بر امرالله است و استقامت بر دین الله و تشبّث به میثاق الله و محبت به جمیع من علی الارض. لهذا من در حقّ جمیع شما دعا می‌کنم، شما هم در حقّ من دعا کنید تا جمیع موفق به رضای الهی شویم و جمیع بهائی حقیقی گردیم، به اعمال بهائی باشیم، به اخلاق بهائی باشیم تا در ظلّ عنایت جمال مبارک در ملکوت ابهی به عزّت ابدیه رسیم و به موهبت سرمدیه فائز گردیم و الی الابد در بحر انوار مستغرق گردیم."

یکی عرض کرد آیا جمیع این اختراعات امروزه به جهت انتشار این امر اعظم است؟ فرمودند:

"جمیع اموری که صادر شده و صادر می‌شود کلّ خادم امرالله است و همچنین جمیع کائنات را اگر به دیده بصیرت نظر کنید که از بدایت این قرن ظاهر شده به جهت این امر بوده است."

کتاب امری از آلمان فرستاده بودند. ملاحظه نموده، فرمودند:

"الحمد لله تجلیات، طرازات، و اشراقات، یعنی تعالیم عمومیّه، به لسان آلمانی ترجمه شده و چاپ گشته است. این سبب آگاهی نفوس آن صفحات گردد."

یک روزنامه چی از عدد بهائیان سؤال کرد. فرمودند:

"ما به عدد نگاه نمی‌کنیم. یک گل معطر بهتر از هزار خار و خسک است، یک شهر معظم بهتر از هزار صحرا است، یک باغ با صفا و لطافت بهتر از هزار کلبه خراب است، یک بلبل خوش آواز بهتر از هزار مرغ خاموش است، یک شمع روشن بهتر از هزار شمع خاموش است، یک نفس صادق منجذب بهتر از هزار نفس جامد خامد است."

در خصوص جنرال نوگی و زن او که بعد از فوت امپراطور ژاپون خود را فدا کرد سؤال شد. فرمودند:

"از همین معلوم که چرا آن فتوحات را نمودند، زیرا ابداً در فکر خود نبودند. مثلاً این شخص در وقت جنگ ابداً به خیال حیات خود نبوده است. ولی این را خوب نکرد، زیرا اگر زنده بود بهتر بود و یک روز او بهتر از هزار سال برای ملت ژاپون بود. چنین امیرالبحری که در راه امپراطور خود این طور با وفا بود و دو پسر خود را در جنگ فدا کرد و بعد از این همه زحمات و مشقات آخر جان خودش را هم فدا کرد و به این درجه وفا داشت، دیگر ما در سبیل جمال مبارک چه باید بکنیم؟ باید این فکر را کرد که هزار یک آن الطاف و عنایات که جمال مبارک به ما نموده‌اند، امپراطور ژاپون به این امیرالبحر نمود، و او به این درجه وفا داشت. پس ما دیگر چه باید بکنیم؟"

شب را در انجمن تئاسفیها که جمع کثیری حاضر بودند فرمودند:
 "انسان جامع سه حقیقت است: یک حقیقت حیوانی، یک حقیقت انسانی، و یک حقیقت ملکوتی. حقیقت حیوانی عالم حیوانی را تصویر می‌کند و این را قالب حیوانی می‌گویند. حقیقت ثانی حقیقت انسانی است، که آن ادراکات عقلیه است و استعداد قبول هر صورتی از صور نامتناهی را دارد. استعداد آن را دارد که صورت ملکوتی یابد و استعداد آن را دارد که صورت حیوانی یابد، و آن را قالب انسانی گویند. حقیقت ثالثه آن حقیقت حقیقت ملکوتیه است، آن حقیقتی است که صورت و مثال الهی است و آن را جسم ملکوتی گویند و آن را قالب مثالی نامند. به اصطلاح فلاسفه شرق سه قالب است: یک قالب حیوانی، آن ظلمانی است. و یک قالب انسانی است که قابل نورانیت است و قابل ظلماتست، قابل اکتساب فضائل است و قابل اکتساب رزائل. قالب ثالث آن قالب کمالات معنویه است. آن را جسم ملکوتی گویند و قالب مثالی نامند."

دکتر هاپر از مینیاپولس آمد و وجهی می‌خواست تقدیم حضور نماید. قبول نشد. فرمودند:
 "من مهمان روحانی شما هستم. شما این وجه را به دست خود در میان فقراء خرج کنید تا سبب رضایت من گردد."

ظهر حرکت به محطه فرمودند که عازم کنوشه شوند. یک دقیقه دیر رسیدند. ترن حرکت نمود. با ترن دیگر حرکت فرمودند. در نیمه راه ترن ایستاد. بعد معلوم شد که ترن اول که به آن نرسیده بودیم از خط راه بیرون رفته، عده ای زخمی شده و خود ترن هم شکسته و مانند کوه آهن روی هم ریخته شده بود. شکر الهی را به جای آوردیم که حضرت مولی الوری با آن ترن قبل تشریف نبردند. این هم یکی از تأییدات جمال مبارک بود. اول وقتی که به محطه رسیدیم و دیدیم که ترن حرکت کرده چند نفر از ما محزون شدند که حالا باید یک ساعت و نیم تأمل نمود. ولی فرمودند: "عیبی ندارد. در این حکمتی است."

چون به کنوشه رسیدیم در محطه جمیع احباء حاضر بودند، و یکسره به مجلس بهائیان تشریف بردند و نطق فرمودند. در تشویق احبای الهی چنین فرمودند:

"من چهل سال در زندان بودم. دو پادشاه بر عداوت من قیام کردند. جمیع راه ها را مسدود کرده بودند. از قلعه عکا یک شبر بیرون نمی رفتیم. در این سالهای آخر خانه ام محصور به پلیس بود و جاسوس از هر جهت محاصره کرده بود. نمی گذاشتند یک نفس راحت بکشم یا یک نفر نزدیک بیاید و نمی گذاشتند یک قدم بیرون گذارم. در نهایت سختی بودم، ولی من به عون و عنایت بهاءالله در نهایت قوت مقاومت می کردم. کسی گمان نمی کرد که وقتی بیاید من بتوانم از قلعه عکا بیرون آیم، ولكن چون متوکل به جمال مبارک و اعتماد بر قوت و قدرت او داشتم، من از قلعه بیرون آمدم و سلطان داخل شد. من آزاد گشتم. او محبوس گشت. الحمدلله به فضل بهاءالله تا آمریکا آمدم و رویهای شما را می بینم. مدتی بود می خواستم اسبابی فراهم آید بیایم کنوشه احباب را ملاقات کنم. خدا زمین و آسمان را بهم زد تا به آمریکا و کنوشه بیایم. دو سلطنت مقتدر ظالم را بهم زد تا من بتوانم بیایم. امیدوارم از این ملاقات نتایج عظیمه حاصل شود."

بعد، اطفال بهائی آهنگهای امری نواختند و بعد غذای ایرانی که حاضر کرده بودند آوردند. وقت جای، برای حاضرین که از اطراف آمده بودند فرمودند:

"همیشه امرالله از شرق طالع شد ولی آثارش در غرب هویدا گشت. امر حضرت مسیح که عالم غرب را فرا گرفته از شرق طالع گردید و در این یوم این امر هم از شرق طالع گردید، ولكن امیدم چنان است که در غرب نفوذش شدیدتر شود. مسیحیان شرق می گویند امر مسیح از مشرق بود، ولی غربیها از دست ما گرفتند. حتی بدری پاشا از وزرای عثمانی در حضور جمعی گفت حضرات غربیان علوم و صنایع و قوانین و تأسیسات را از دست ما گرفتند. این امر بهاءالله هم از مشرق ظاهر شده، می ترسم این را هم از ما بگیرند. ولی حضرت بهاءالله نه شرقی است و نه غربی، نه جنوبی است و نه شمالی، آسمانی است، ربانی است، مقدس از جمیع جهات است و کسانی که ملکوتی و الهی هستند، خواه شرقی، خواه غربی از او هستند."

بعد فرمودند:

"فی الحقیقه ایرانیان در سبیل جمال مبارک جانفشانی نمودند. حضرت مسیح دوازده نفر حواریون داشت. یازده نفر آنها بعد متزلزل شدند. اعظم آنها پطرس بود که سه دفعه مسیح را انکار نمود. اما امر جمال مبارک شبهی ندارد. بیست هزار نفر جان دادند و هر قدر بیشتر اذیت می کردند بر سرورشان افزوده می شد و در زیر شمشیر می رقصیدند."

مستر گودویل اظهار کرد چقدر مفتخرم که این شهر و خانه من مقدس شد. فرمودند:

"من مسرور از آن هستم که نفوذ کلمه الله جاری شد. مثل اینکه روح در اعصاب و اعضای انسان نفوذ دارد. همین طور کلمه حضرت بهاءالله در قلوب نفوذ دارد. چه نعمتی است اعظم از

این که انسان بر حسب تعالیم بهاء‌الله عمل کند و چه سروری است اعظم از این؟ چه سعادت است اعظم از این؟ چه موهبتی است اعظم از این؟"

شب در کلیسای نجم نطق فرمودند. در ضمن بیانات در خصوص لَانْفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ فرمودند:

"حقیقت مقدسه نظیر آفتاب است. هر چند مطالعش متعدّد، و لکن حقیقت شمس واحد. چون نظر به آفتاب کنیم ملاحظه می‌شود یک کوکب نورانی است. اما چون نظر به مشارق کنیم متعدّد. مثلاً نقطه اشراق صیفی غیر از نقطه اشراق شتوی است. میگوئیم آفتاب از برج حمل طالع شده یا اینکه از برج جوزا طلوع نموده، هر چند این مطالع و بروج متعدّدند، و لکن شمس واحد. همین طور حقیقت مقدسه واحد است، ولی بعضی نظرشان به آفتاب است و بعضی به مشارق."

یادداشت

۱ - جناب میرزا علی اکبر نخجوانی از رجال برجسته امر مبارک در دوره مرکز میثاق و از ملازمین رکن حضرت عبدالبهاء در سفر به غرب بوده‌اند. خاطراتی از ایشان در باره اسفار حضرت عبدالبهاء به جا مانده که هنوز به طبع نرسیده، اما نسخه‌ای از آن در ۱۷۳ صفحه در کتابخانه مرکز جهانی بهائی موجود است.

بسیاری از مطالب و نکاتی که جناب نخجوانی در خاطرات خود آورده‌اند عبارت از همان مطالب جناب میرزا محمود زرقانی است که در کتاب *بدیع الآثار* ثبت شده و آن کتاب در دو مجلد انتشار یافته است.

چون بسیاری از مندرجات این شماره از *سفینه عرفان* اختصاص به مطالب مربوط به دوره مرکز میثاق دارد، مطلوب به نظر آمد که با استیذان از جناب علی نخجوانی، فرزند جناب میرزا علی اکبر نخجوانی، نمونه‌ای از مطالب آن خاطرات را در این مقام منتشر نماید. امیدواریم که طبع و انتشار این مطالب برای خوانندگان *سفینه عرفان* مفید و آموزنده باشد و در آینده ایام تمام خاطرات جناب میرزا علی اکبر نخجوانی نیز به حلیه طبع آراسته گردد.

این بخش از خاطرات جناب نخجوانی در باره وقایع روزهای ۱۲ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ است. برای مطالعه مطالب مربوط به این ایام می‌توان در ذیل همین تواریخ به کتاب *بدیع الآثار* نیز مراجعه نمود.